

بررسی فقهی نقش قبض در تصرفات زوجه در مهر

سیفاله احدی*

محمد تقی فخلعی**

محمدحسن حائری***

چکیده

قریب به اتفاق فقها بر این عقیده‌اند که زوجه به مجرد عقد نکاح، مالک تمام مهر شده و مجاز به انواع تصرفات در آن است، اما گاهی زوجه مهر خود را قبض نکرده است، حال این مسئله مطرح می‌گردد که آیا او در صورت عدم قبض مهر نیز مجاز به انواع تصرفات در آن است؟ این مسئله در کتب فقهی مطرح شده و برخی از فقها با استناد به ادله ای قائل به عدم جواز تصرفات او شده‌اند، پژوهش حاضر جهت تبیین مسئله و واکاوی ادله قول مذکور انجام گرفته‌است.

نویسندگان در نوشتار حاضر به روش توصیفی-تحلیلی؛ با تتبع در عبارات فقها و ادله ایشان و پس از تقسیم انواع تصرفات زوجه در مهر و تحلیل و بررسی ادله، به این نتیجه دست یافته‌اند که اطلاق قول به عدم

* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد؛ ahadi.seifollah1251@yahoo.com

** نویسنده مسئول: استاد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد؛ fakhlaei@um.ac.ir

*** استاد فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد؛ haeri-m@um.ac.ir

جواز در صورت عدم قبض مهر، فاقد وجه بوده و قبض، تنها در عقود عینی‌ای که طرف عقد، غیر زوج باشد، در جواز تصرفات زوجه دخیل است، اما در مطلق تصرفات او نسبت به زوج و نیز در غیر عقود عینی نسبت به غیر زوج، بر اساس قاعده اولیه و عمومات ادله جواز تصرفات مالک در مملوک و خروج تخصصی عدم قبض مهر از ادله منع تصرفات مالک قبل از قبض مملوک، هیچ مدخلیتی برای قبض وجود نداشته و تصرفات او جایز است.

واژگان کلیدی

مهر؛ زوجه؛ تصرف؛ قبض؛ عقد نکاح.

مقدمه و طرح مسئله

قبض از معانی عرفی است که به حسب اختلاف اشیاء متفاوت بوده و در قالب تعریف خاصی نمی‌گنجد؛ بلکه با توجه به متعلق معاوضات و سائر خصوصیات دارای گستره وسیعی است. به عنوان نمونه؛ تحویل مال غیرمنقول به این صورت است که بایع از مال رفع ید کند و آن را در اختیار مشتری قرار دهد؛ ولی در اموال منقول، تحویل با سپردن عین مال به دست مشتری محقق می‌گردد.

در بسیاری از موارد ممکن است متعاملین در هنگام معامله در نحوه قبض به گونه دیگری توافق کنند؛ مثلاً شخصی مقداری لباس خریداری می‌کند و بهای آن را نیز می‌پردازد، ولی دستور می‌دهد که لباس‌های مزبور میان مستمندان توزیع گردد، در این صورت، قبض اشخاص مستمند به منزله قبض مشتری است؛ بنابراین قبض عبارت است از استیلاء یافتن مالک بر مالی که به او منتقل شده است و می‌تواند بر حسب مقررات عقلائی در آن تصرفاتی انجام دهد؛ و می‌توان گفت که وجوب قبض، مفاد مطابقی ادله وجوب وفاء به عقد و مدلول التزامی عقلائی برای هر معاوضه‌ای است؛ چراکه آن‌ها در انشاءات معاوضی خود ملتزم به آن می‌شوند و التزام معاملی را طریقه خاصی برای استیلاء بر قبض قرار می‌دهند؛ و این وجوب برای هریک از معامله‌کنندگان؛ همانند وجوب وفای به عقد، مطلق بوده و مشروط به وجوب قبض دیگری نیست.



از سوی دیگر، شارع مقدس قبض را معتبر دانسته و احکام خاصی را بر آن مترتب ساخته است؛ به طوری که نسبت به برخی از عقود؛ مانند رهن و هبه، شرط صحت یا لزوم عقد و نسبت به بیع نیز رعایت احکامی ضروری است؛ از قبیل این که پس از عقد و در صورت عدم خیار برای مشتری، ضمان مبیع به مشتری منتقل می‌گردد؛ درحالی که قبل از قبض آن ضمان بر بائع بوده است؛ و یا بعد از قبض مشتری می‌تواند آنچه را خریده بفروشد؛ درحالی که جواز این امر قبل از قبض مورد اختلاف فقهاست.

در باب نکاح و بحث مهر، مشهور فقها بر این عقیده‌اند که زوجه به صرف وقوع عقد نکاح، مالک تمام مهر می‌شود و بر اساس قواعد باب عقود معاوضی، زمانی استحقاق قبض آن را دارد که آمادگی برای تمکین داشته باشد؛ حال مسئله چالشی و قابل طرح این است که در صورتی که زوجه استحقاق قبض مهر را داشته، ولی آن را قبض نکرده باشد، اگر تصرفاتی در آن انجام دهد، آیا عدم قبض مهر از سوی او، می‌تواند مانع تصرفات او گردد؛ چراکه هنوز آن را قبض نکرده و قادر بر تسلیم آن به دیگری نیست، یا این که قبض مهر هیچ دخالت و نقشی در جایز بودن تصرفات او ندارد؟ بنابراین هدف و رسالت تحقیق حاضر پاسخگویی به یک مسئله مهم در باب نکاح و حقوق خانواده است و آن، دخالت داشتن یا نداشتن قبض مهر در جواز تصرفات زوجه است. به عبارتی دیگر؛ سؤال اساسی تحقیق این است که آیا تصرفات زوجه در مهر، تابع قواعد معاوضاتی؛ مثل بیع است یا خیر؟

از آنجاکه در جوامع امروزی در موارد بسیاری اتفاق می‌افتد که زوجه؛ بدون این که مهر خود را بخشیده باشد، آن را قبض نکرده است و با توجه به این که قدرت بر تسلیم و تحویل دادن مالی که مورد معامله قرار می‌گیرد، فی‌الجمله شرط صحت معامله است و زوجه بایستی برای تصرف در مهر، قدرت بر تسلیم آن داشته باشد؛ لذا مسئله تصرفات زوجه در مهر قبل از قبض آن دارای اهمیت خاصی بوده و تحقیق در خصوص آن ضروری است.

بیان این مطلب ضروری است که مسئله مذکور تنها در لابلا عبارات فقها مطرح شده، اما پژوهش مستقلی در خصوص آن صورت نگرفته است؛ از این رو پژوهش حاضر به شیوه کتابخانه‌ای (توصیفی - تحلیلی) و با تأمل بیشتر در مسئله و ادله قول عدم جواز تصرفات زوجه قبل از قبض، از نگاهی دیگر مسئله را مورد بحث و چالش قرار داده است.

حال برای دست یافتن به پاسخ سؤال مذکور، بحث تصرفات زوجه در مهر را در دو قسم کلی مطرح می‌کنیم.

تصرفات زوجه در مهر نسبت به زوج

اگر تصرفات زوجه را فقط نسبت به زوج در نظر بگیریم، در این صورت در جواز تصرفات او، میان قبض و عدم قبض مهر تفاوتی وجود ندارد؛ چراکه فقها در عقودی که قبض در آن‌ها شرط است؛ به عنوان نمونه؛ هبه، در صورتی که مال در ید موهوب‌له باشد، قبض جدید را لازم ندانسته و بالاتفاق آن را صحیح می‌دانند (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۱۷۹؛ شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۱۹۲-۱۹۳؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۱۷۳).

ادله نیز بر جواز این قسم از تصرفات زوجه دلالت دارد که فقها بدان استناد نموده و دلالت آن را تام یافته‌اند (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۰۹؛ سبحانی، بی تا: ۲۶۳؛ شبیری زنجانی، ۱۴۱۹: ۷۳۶۴).

این ادله عبارت‌اند از:

یک. آیه شریفه «وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَ قَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يُعْفُونَ أَوْ يُعْفُوا الَّذِي بَيْنَهُ عَقْدَةُ النِّكَاحِ» (بقره: ۲۳۷)

چنان‌که ملاحظه می‌شود آیه شریفه دلالت بر جواز تصرف زوجه قبل از قبض دارد؛ چراکه مطلق بوده و قبل و بعد از قبض را شامل می‌شود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۴: ۷۲).

دو. روایات دال بر جواز عفو و هبه و ابراء تمام مهر برای زوج

در روایت شهاب آمده است: از امام صادق (ع) در مورد مردی سؤال کردم که زنی را به هزار درهم به عقد خود درآورده و آن مقدار مهر را به او داده؛ سپس زوجه آن را به او برگردانده و هبه کرده و خطاب به مرد گفته است: علاقه من به تو بیشتر از علاقه من به این هزار درهم است و این مقدار برای تو باشد و مرد آن را پذیرفته، آن‌گاه قبل از عمل دخول او را طلاق داده است، حضرت (ع) فرمودند: هیچ مهری برای زوجه نخواهد بود و لازم است پانصد درهم به زوج بدهد (طوسی، ۱۴۱۸: ۳۷۴؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۳۰۱).



و نیز در موثقه سماعه که به صورت مضمرة است چنین آمده: از معصوم (ع) در مورد مردی پرسیدم که زنی را به عقد خود درآورده؛ آن گاه زوجه او را نسبت به مهر ابراء کرده است، آیا جایز است قبل از دادن چیزی دخول کند؟ معصوم (ع) فرمودند: آری، ابراء زوجه به معنای قبض مهر بوده؛ لذا اگر قبل از دخول او را طلاق دهد بر زوجه لازم است که نصف مهر را به زوج برگرداند^۱ (همان: ۳۰۱).

روایات مذکور دلالت دارند بر این که زن می‌تواند حتی قبل از قبض، مهر خود را ببخشد یا زوج را از مهر ابراء کند؛ درحالی که ابراء، تصرف ناقل به وجه لازم و اسقاط بوده و مصداق واضح تصرف است، حال اگر قبل از قبض نمی‌تواند تصرف کند، چگونه ابراء صحیح است؟! بنابراین روایات مذکور دلیل بر نفوذ تصرفات زن در مهر خود قبل از قبض است (نجفی، ۱۴۰۴: ۹۰؛ مکارم شیرازی، ۱۴۲۴: ۷۲؛ شبیری زنجانی، ۱۴۱۹: ۷۳۶۴).

اما این که ابراء به منزله قبض تلقی شده است، خللی به استدلال مذکور وارد نمی‌کند؛ زیرا روایت شریفه نمی‌گوید پس از ابراء که به منزله قبض است زوجه می‌تواند تصرف کند؛ بلکه می‌گوید زوجه می‌تواند زوج را ابراء کند و این خود، قبض مهر از زوج است؛ وگرنه دور لازم می‌آید؛ چراکه ابراء (تصرف) بر ابراء (= قبض) متوقف می‌گردد که این باطل است.

سه. روایت دال بر جواز دفع عبد آبق و حبره در عوض تمام مهر

در صحیحه فضیل آمده است: از امام صادق (ع) در مورد مردی پرسیدم که زنی را با مهر هزار درهم به عقد خود درآورده؛ آن گاه به جای هزار درهم که مهر اوست، عبد فراری و برد حبره‌ای^۲ را به او داده است، حضرت (ع) فرمودند: در صورتی که زوجه به عبد راضی بوده و به (فراری بودن) او شناخت داشته باشد اشکالی ندارد؛ زیرا لباس را گرفته و به عبد نیز راضی شده است. (سپس) گفتم اگر او را قبل از دخول طلاق دهد (حکم مسئله

۱. سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ جَارِيَةً أَوْ تَمَتَّعَ بِهَا - ثُمَّ جَعَلْتَهُ مِنْ صَدَاقِهَا فِي حِلٍّ - أَمْ يَجُوزُ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَبْلَ أَنْ يُعْطِيَهَا شَيْئًا - قَالَ نَعَمْ إِذَا جَعَلْتَهُ فِي حِلٍّ فَقَدْ قَبِضْتَهُ مِنْهُ - (وَ إِنْ) خَلَّاهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا - رَدَّتِ الْمَرْأَةُ عَلَى الرَّوْحِ نَصْفَ الصَّدَاقِ.

۲. نوعی پارچه گران بها و تزئینی به رنگ سیاه یا سفید از پنبه یا کتان که در یمن تولید می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۱۵۹؛ عاملی، ۱۴۱۳: ۶۴؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۱۹۶).

چیست؟) فرمودند: هیچ مهری برای او نیست و بایستی پانصد درهم به مرد برگرداند و عبد برای زوجه خواهد بود (همان: ۲۸۲-۲۸۳).

تقریر استدلال به روایت مزبور به این صورت است که مهر تعیین شده در عقد، هزار درهم بوده، ولی زوج به جای مهر المسمی یک عبد آبق و برد حبره‌ای به زوجه داده است و این رضایت زوجه به چنین معاوضه‌ای نشانهٔ جواز تصرف او در تمام مهر قبل از قبض است.

چهار. روایت دال بر استحباب صدقه دادن مهر بر زوج

در روایت سکونی از امام صادق (ع) آمده است: پیامبر اکرم (ص) فرمودند: هر زوجه‌ای قبل از دخول، مهر خود را به زوجش صدقه دهد، خداوند برای هر دینار آن، ثواب آزاد کردن یک برده را برای او مقدر می‌کند (حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۲۸۴). بدیهی است که صحت صدقه منوط به جواز تصرف صدقه دهنده است؛ و روایت اطلاق داشته شامل تصرف قبل از قبض مهر نیز است.

تصرفات زوجه در مهر نسبت به غیر زوج

در عقود عینی^۱ که در آن‌ها- بدون هیچ اختلافی بین فقها- قبض، فی‌الجمله شرط است،^۲ به تصرفات زوجه قبل از قبض ترتیب اثر داده نمی‌شود.

اما در سایر تصرفات زوجه، مشهور فقها مدخلیتی برای قبض قائل نشده و مانند تصرفات بعد از قبض، انواع تصرفات او را جایز دانسته‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲۷۴؛ شهید اول، ۱۴۱۰: ۱۸۴؛ صیمری، ۱۴۲۰: ۱۵۴؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۲۶۰؛ موسوی عاملی، ۱۴۱۱: ۳۸۵؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۵۴۷؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۱۰۹؛ خمینی، ۱۴۱۲: ۳۰۰؛ موسوی، ۱۴۱۳: ۱۷۲؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۱: ۴۴۴؛ سبحانی، بی‌تا: ۲۶۲؛ مکارم، ۱۴۲۴: ۷۲) تنها مخالف در مسئله شیخ طوسی است (طوسی، ۱۴۲۵: ۳۷۰).

۱. این عقود عبارت‌اند از: وقف، هبه، عمری، رقبی، سکنی، قرض، رهن، بیع صرف و سلم.

۲. میان فقها در شرط صحت یا لزوم بودن قبض در عقود عینی بحث و اختلاف است، اما معروف و مشهور، شرط صحت بودن قبض است (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۴۰۶؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴: ۱۴۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۱۷؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۱۴۰؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۱۶۶).



مشهور فقها برای قول به جواز انواع تصرفات زوجه در مهر قبل از قبض، به ادله عام جواز تصرفات مالک در ملک خود استناد کرده‌اند، آن ادله عبارت‌اند از:

الف. مطابق قاعده بودن جواز تصرفات زوجه

برخی از فقها برای جواز تصرفات زوجه در تمام مهر به اصل تمسک جسسه اند (نجفی، ۱۴۰۴: ۱۰۹).

در این که مقصود از اصل مذکور چیست؟ برخی از فقها آورده‌اند: با توجه به این که مورد بحث در اینجا اعم از احکام تکلیفی (جواز یا حرمت) و احکام وضعی (صحت یا بطلان) است، پس اصل برائت (عقلی) که فقط جواز تکلیفی را دلالت می‌کند، نیست. اما برائت شرعی و حدیث رفع و «کل شیء لک حلال» اگر مفادشان هم احکام تکلیفی و هم احکام وضعی باشد، مقتضای آن‌ها جواز و صحت تصرفات بود، ولی طبق تحقیق مفاد ادله برائت بیش از جواز تکلیفی نبوده و نسبت به حکم وضعی دلالتی ندارند؛ لذا فقها در بسیاری از موارد که نقل و انتقال معلوم نیست به اصالة الفساد قائل هستند.

شاید مراد از اصل در اینجا بناء عقلا در چنین موردی که شخص مالک است بر جواز تکلیفی و صحت وضعی تصرفات او در ملک خود است و از آنجا که این اصل و بنای عملی عقلا از طرف شارع مورد ردع واقع نشده است، با اینکه یک قانون جهانی و عقلایی است، حاکی از امضاء آن توسط شارع می‌شود (شبیری زنجانی، ۱۴۱۹: ۷۳۶۴).

به نظر می‌رسد مراد از اصل، مطابق قاعده بودن باشد؛ با این بیان که جایز بودن تصرفات زوجه در تمام مهر قبل از استقرار آن مطابق قاعده است؛ چراکه مقتضی؛ یعنی ملکیت موجود بوده و تزلزل مالکیت او نسبت به نصف و تعلق حق زوج به آن مانع نیست؛ چنان که شأن ملک متزلزل این است و «من علیه الخيار» مجاز به انواع تصرفات است؛ به عبارتی این تصرف از فردی که اهلیت تصرف را داشته صادر و در محل خود واقع شده است؛ نهایت امر این که در بعضی موارد؛ مثل وقوع طلاق قبل از دخول، زوج می‌تواند به مثل یا قیمت نصف مهر المسمی رجوع کند.

ب. روایت دال بر سلطه مالک بر اموال خود

بسیاری از فقها به روایت نبوی: «الناس مسلطون علی اموالهم» (ابن ابی جمهور، ۱۴۰۵: ۲۲۲؛ مجلسی، ۱۴۱۰: ۲۷۲) استناد کرده و گفته‌اند که عموم آن شامل ما نحن فیه نیز می‌شود. (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۲۶۰؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۵۴۷؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۱۰۹؛ سبحانی، بی تا: ۲۶۳).

ادله شیخ طوسی و تحلیل و بررسی آن

شیخ طوسی برای قول تفصیلی جواز تصرف بعد از قبض و عدم جواز آن قبل از قبض، به ادله‌ای استناد کرده‌اند، ابتدا این ادله را بیان و سپس به تحلیل آن می‌پردازیم. شیخ طوسی آورده‌اند: زوجه قبل از قبض مهر حق تصرف در آن ندارد، دلیل این حکم عبارت‌اند از:

۱. جواز تصرف زوجه در مهر بعد از قبض مورد اجماع فقهاست، اما بر جواز تصرف او قبل از قبض هیچ دلیلی وجود ندارد.
۲. روایت نبوی که در آن پیامبر اکرم (ص) از بیع شیء قبض نشده نهی کرده است (طوسی، ۱۴۲۵: ۳۷۰).

چنان که در ادله قول مشهور گذشت روایات اطلاق داشته و شامل ما نحن فیه نیز می‌شود؛ بنابراین تنها دلیل شیخ طوسی، روایات نهی کننده از بیع شیء قبض نشده است؛ پس لازم است آن روایات را مطرح کرده و مقدار دلالت آن را مورد بحث قرار دهیم.

الف. روایات مورد استناد شیخ طوسی

شیخ طوسی روایات باب «بیع ما لم یقبض» را دلیل بر قول خود قرار داده است این روایات را می‌توان در یک تقسیم‌بندی کلی در سه دسته قرار داد:

یک. روایات ناهی از بیع مطلق شیء قبض نشده

برخی از روایات باب مذکور به طور مطلق؛ بدون این که بین مکیل و موزون و غیر این دو فرقی قائل باشد، از بیع شیء قبض نشده نهی کرده است؛ مانند موثقه عمار که در آن



آمده است: امام صادق (ع) فرمودند: رسول خدا (ص) مردی از اصحاب خود را به فرمانروایی مکه منصوب کرده و فرمودند: من تو را به سوی اهل خدا؛ یعنی اهل مکه فرستادم؛ پس آن‌ها را از فروش آنچه قبض نشده است و از دو شرط در یک معامله و از سود چیزی که ضمانش نیستند، نهی کن! (طوسی، ۱۴۱۸: ۲۳۱؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۵۸).

دو. روایات ناهی از بیع مکیل و موزون قبض نشده

برخی از این دسته روایات به طور مطلق؛ بدون این‌که بین بیع تولیه و غیر آن فرقی قائل باشد، از بیع مکیل و موزون قبض نشده نهی کرده است؛ مانند صحیحۀ حلبی از امام صادق (ع) در مورد مردی که طعامی خریده؛ سپس قبل از این‌که کیل کند می‌فروشد، حضرت (ع) فرمودند: این کار برای او به صلاح نیست (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۷۸؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۶۶).

مکیل بودن طعام در برخی از روایات باب به صراحت بیان شده است؛ چنان‌که در صحیحۀ حلبی آمده است: از امام صادق (ع) در مورد عده‌ای که قماش پارچه‌ای را مشترکاً خریداری کرده؛ ولی تقسیم نکرده بودند، سؤال کردم که آیا هر یک از آن‌ها می‌تواند قبل از قبض سهم خود، آن را بفروشد؟ حضرت (ع) فرمودند: هیچ ایرادی ندارد و افزودند: این مثل طعام نیست؛ چراکه طعام بایستی کیل شود (همان: ۶۷-۶۸).

برخی دیگر از این دسته روایات از بیع مطلق مکیل و موزون قبض نشده نهی کرده؛ مگر این‌که به نحو بیع تولیه باشد؛ مانند صحیحۀ منصور بن حازم از امام صادق (ع) که در آن آمده است: اگر کالای کیل یا وزن کردنی خریدی، نفروش تا این‌که آن را قبض کنی؛ مگر این‌که به صورت تولیه بفروشی (که در این صورت جایز است)؛ پس اگر کیل یا وزن کردنی نبود مجاز به فروش آن هستی (ابن بابویه، بی‌تا: ۲۰۶؛ طوسی، ۱۴۱۸: ۳۵؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۶۵).

برخی از فقهای متأخر (خمینی، ۱۴۲۱: ۶۰۲) بر اساس روایت ابو بصیر که در آن آمده است: «سألت أبا عبد الله (ع) عن رجل اشتري طعاماً، ثمّ باعه قبل أن يكيله قال لا يعجبني أن يبيع كيلاً أو وزناً قبل أن يكيله أو يزنه، إلّا أن يوثقه كما اشتراه، إذا لم يربح فيه أو يضعه في مكان من شيء عنده ليس بكيل ولا وزن، فلا بأس أن يبيعه قبل أن يقبضه» (طوسی، ۱۴۱۸: ۳۷؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۶۹). بیع مواضعه را نیز از حکم بیع

مکیل و موزون قبض نشده خارج دانسته اند! در حالی که تأمل در عبارات روایت مزبور چنین مطلبی را بر نمی‌تابد؛ زیرا مراد از استثنا مذکور در روایت، فقط بیع تولیه بوده و عبارت «إذا لم یربح فیه أو یضع» تفسیر و توضیح برای مستثناء؛ یعنی بیع تولیه است که با بیع به همان قیمت خرید بفروشد؛ نه زیادتر (بیع مباحه) و نه کمتر (مواضعه). مگر این که طبق مبنای برخی از فقها از عبارت «إذا ربح لم یصلح حتی یقبض» در سایر روایات، مفهوم‌گیری کرده و بگوییم: مراد روایات باب این است که در صورت بیع مباحه‌ای، کیل و وزن کردن لازم بوده و نایستی به اخبار با بیع اکتفاء کرد؛ چنان که این مطلب با اخذ و دفع ربح مناسبت دارد، اما اگر هیچ ربحتی در کار نبود، اخذ آن همانند خرید آن با اخبار و مانند آن، شایسته است؛ بنابراین بدون شک در این صورت بیع مواضعه در خروج از حکم مسئله بر بیع تولیه اولویت داشته و کراهتش کمتر از تولیه خواهد بود (طباطبائی، ۱۴۱۸: ۳۶۶؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۱۶۹).

سه. روایات دال بر جواز بیع مطلق مکیل و موزون قبض نشده

برخی از روایات به طور مطلق؛ بدون این که بین بیع تولیه و غیر آن فرقی قائل باشد، بر جواز بیع شیء قبض نشده، دلالت دارد؛ مانند روایت جمیل بن دراج از امام صادق (ع) که در آن آمده است: مردی طعامی خریداری نموده؛ سپس قبل از این که آن را قبض کند می‌فروشد، حضرت (ع) فرمودند: اشکالی ندارد؛ و (اگر) آن مرد مشتری خود را وکیل در قبض وکیل کند (چطور؟) حضرت (ع) فرمودند: هیچ ایرادی ندارد (کلینی، ۱۴۰۷: ۱۷۹؛ طوسی، ۱۴۱۸: ۳۶؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۶۶).

ب. وجوه جمع روایات مذکور

پس از بیان و دسته‌بندی روایات باب «بیع ما لم یقبض» می‌توان گفت فقها در خصوص جمع بین آن روایات بدین شیوه عمل نموده‌اند:

در خصوص روایات دسته اول باید گفت که هرچند این دسته روایات اطلاق داشته و بدون این که فرقی بین مکیل و موزون با معدود بگذارد، از بیع ما لم یقبض نهی نموده است، اما بر اساس سایر روایات همین باب، بیع غیر مکیل و موزون تخصیصاً از نهی مزبور خارج بوده و هیچ منعی نسبت به آن وجود ندارد؛ لذا برخی از فقها بر جواز بیع غیر مکیل و موزون قبل از قبض ادعای اجماع کرده (علامه حلی، ۱۴۲۰: ۱۷۶؛ شهید



اول، ۱۴۱۷: ۲۱۱؛ طباطبائی، ۱۴۱۸: ۳۶۱؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۱۶۴؛ خمینی، ۱۴۲۱: ۶۰۲) و یا صحت آن را مطابق قاعده دانسته‌اند (طباطبائی قمی، ۱۴۰۰: ۵۰۲).
اما در خصوص جمع بین سایر روایات بایستی اذعان داشت که بین فقها اختلاف وجود داشته و عمده^۱، دو قول را در مسئله مطرح نموده‌اند:

یک. قول به کراهت بیع ما لم یقبض

هرچند روایات مانع، از حیث کثرت بر روایات جواز ترجیح دارد، اما مشهور فقها روایات دال بر جواز و نهی را صحیح دانسته؛ لذا از باب تعارض و به اقتضاء جمع بین ادله گفته‌اند: نهی مذکور در روایات مورد استناد، حمل بر کراهت می‌شود و مراتب کراهت در بیع غیر تولیه و نیز در طعام شدیدتر است (مفید، ۱۴۱۷: ۵۹۶؛ طوسی، ۱۴۰۰: ۳۹۸؛ ابن حمزه، ۱۴۰۸: ۲۵۲؛ ابوالصلاح، ۱۴۰۳: ۳۵۵؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲۵؛ همو، ۱۴۱۸: ۱۲۴؛ فاضل آبی، ۱۴۱۷: ۴۷۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۳: ۲۸۲؛ همو، ۱۴۱۰: ۳۸۲؛ شهید اول، ۱۴۱۷: ۲۱۱؛ فاضل مقداد، ۱۴۰۴: ۶۸؛ صیمری، ۱۴۲۰: ۱۵۴؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴: ۳۹۸؛ محقق سبزواری، ۱۴۲۳: ۴۸۹؛ طباطبائی، ۱۴۱۸: ۳۶۲؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۱۶۸؛ سبحانی، بی‌تا: ۲۶۳؛ اصفهانی، ۱۴۱۸: ۴۰۹؛ خمینی، ۱۴۲۱: ۶۰۶؛ شبیری زنجانی، ۱۴۱۹: ۷۳۶۵).

برخی از فقها از حکم مذکور طعام را خارج کرده و در خصوص آن قائل به حرمت شده و بر آن ادعای اجماع نموده‌اند (ابن بابویه، ۱۴۱۵: ۳۶۷؛ طوسی، ۱۳۸۷: ۱۱۹؛ ابن براج، ۱۴۰۶: ۳۸۵؛ ابن زهره، ۱۴۱۷: ۲۰۹).

دو. قول به حرمت بیع ما لم یقبض

بنا به عقیده ابن ابی عقیل، بر اساس روایات باب، هر شیء مکیل و موزونی که خریده شده، ولی قبض نشده است فروختن آن باطل است (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۲۸۱؛ ابن فهد حلی، ۱۴۰۷: ۴۰۰).

۱. برای اجتناب از اطالۀ کلام، از ذکر تمام اقوال و وجوه محتمل در مسأله و ادله آن صرف نظر کردیم، جهت جزئیات بیشتر مراجعه شود به: علامه حلی، ۱۴۱۴، ۱۰: ۱۱۹-۱۲۲؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹: ۷۷۵ و سایر کتبی که در بیان دو قول مهم آورده شده است.

و برخی از فقها روایات دال بر جواز را ضعیف و روایات دال بر نهی را صحیح دانسته و حرمت تکلیفی و بطلان وضعی بیع مکمل و موزون را قبل از قبض در غیر بیع تولیه، اقوی دانسته‌اند (شهید ثانی، ۱۴۱۰: ۳۰۱-۳۰۲ و ۵۲۸؛ همو، ۱۴۱۳: ۲۴۷؛ بحرانی، ۱۴۰۵: ۱۷۸؛ انصاری، ۱۴۱۵: ۲۸۶؛ تبریزی، ۱۴۱۶: ۵۹۷؛ طباطبائی قمی، ۱۴۰۰: ۵۰۲؛ همو، ۱۴۱۳: ۱۴۳).

این نکته قابل ذکر است که در حکم مسئله، بین مبیع معین و کلی فرقی وجود ندارد (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۹۴؛ اصفهانی، ۱۴۱۸: ۴۱۱؛ خمینی، ۱۴۲۱: ۶۰۶).

ج. عدم شمول ادله منع بیع ما لم یقبض نسبت به تصرفات غیر بیع

چنان که ملاحظه گردید فقها به طور عمده دو قول در حکم مسئله بیع ما لم یقبض مطرح نموده‌اند، اما از متفرعات بحث مذکور، جواز یا عدم جواز تصرفات غیر بیعی در آنچه به غیر بیع به فرد انتقال یافته است، به عبارتی؛ قدر متیقن از روایات مانع باب مذکور، نهی از بیع مبیع غیر مقبوض بوده، اما یکی از مسائل فرعی بحث مذکور این است که آیا فرد در شیء قبض نشده فقط از تصرف به صورت بیع نهی شده است یا از مطلق تصرفات؟

برای تبیین این نکته که آیا حکم مسئله بیع ما لم یقبض، اختصاص به بیع دارد و فرد در شیء قبض نشده فقط از تصرف به صورت بیع نهی شده است یا از مطلق تصرفات، لازم است از جهات مختلف بدان پرداخته شود.

یک. بر حسب کلمات فقها

شیخ طوسی می‌فرماید: در مواردی که بیع شیء ما لم یقبض ممنوع است، اجاره و کتابت آن نیز صحیح نمی‌باشد؛ چراکه اجاره و کتابت نیز نوعی بیع است (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۲۰).

چنان که ملاحظه می‌شود ایشان کبری قضیه؛ یعنی اختصاص ممنوعیت به بیع را مسلم دانسته‌اند.

این در حالی است که ایشان در برخی موارد حکم بیع را به سایر معاوضات نیز تعمیم داده است؛ به طوری که در باب حواله می‌فرماید: حواله معاوضه بوده و معاوضه بر



مسلم فیه قبل از قبض جایز نیست (همان: ۳۱۳). در حالی که روایات باب سلم فقط از بیع مسلم فیه قبل از قبض نهی می کنند.

و در تعلیل عدم جواز حواله به طعام، عدم جواز بیع آن قبل از قبض را مطرح می کند (همان: ۳۱۷).

علامه به صراحت می فرماید که نهی تنها به بیع تعلق گرفته است؛ نه به سایر معاوضات (علامه حلی، ۱۴۱۴: ۱۲۷).

و در خصوص بیع مسلم فیه می فرماید: بیع و سایر استبدال مسلم فیه قبل از قبض آن جایز نیست، (همان: ۱۲۲ و ۱۲۳) عطف استبدال بر بیع بیانگر این است که بیع کنایه از مطلق استبدال نیست.

و در جای دیگر می فرماید: اگر برای زید نزد عمرو طعامی باشد که پیش فروش کرده اند؛ آن گاه به زید بگوید که در عوض آن طعام، این درهم ها را بگیر، (چنین معاوضه ای) جایز است؛ چرا که آن، بیع نبوده؛ بلکه نوعی معاوضه است (همان، ۱۱: ۳۶۷). و در تعلیل جواز صلح بر مسلم فیه قبل از قبض می فرماید: صلح عقد مستقلی بوده و لزومی ندارد در تمام احکام با بیع یکسان باشد (همان: ۳۵۸). اما در بسیاری از فروع مسئله بیع قبل از قبض، حکم بیع را برای سایر مبادلات نیز تعمیم داده است (همان، ۱۰۵: ۱۰ و ۱۲۲ و ۱۲۳).

شهید اول نیز حواله بر شیء قبض نشده را در حکم بیع آن دانسته است (شهید اول، ۱۴۱۷: ۲۱۱). در حالی که محقق کرکی حواله را استیفاء دانسته و بر فرض معاوضه بودن، حکم مستفاد از روایات باب بیع ما لم یقبض را مختص بیع دانسته است (محقق کرکی، ۱۴۱۴: ۳۹۹).

و برخی از فقها نیز به صراحت فرموده اند که منع از بیع ما لم یقبض، همان طوری که تنها به مبیع اختصاص دارد، در خصوص وجوه تصرفات نیز تنها به بیع مختص است (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۲۵۰؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳: ۵۲۳؛ محقق سبزواری، ۱۴۲۳: ۴۹۰؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۱۶۹).

هم چنین در خصوص عبارت صاحب ایضاح الفوائد که در حواله دادن در طعامی که هنوز قبض نشده، آورده است: حکم مسئله مبتنی است بر این که حواله معاوضه است یا استیفاء؟ و این که در صورت معاوضه بودن، معاوضه بر مسلم فیه قبل از قبض حرام یا مکروه است؟ (فخر المحققین، ۱۳۸۷: ۵۰۸) شیخ انصاری فرموده اند: اراده خصوص بیع از

لفظ معاوضه هیچ اولویتی بر اراده مطلق معاوضه از لفظ بیع در عبارت فقها «إنَّ الحوالة بیعٌ أو لیست بیعاً» ندارد؛ بلکه این اراده در کلمات ایشان ظاهرتر است (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۹۹). بنابراین می توان عبارت ایضاح را دال بر این دانست که تمام معاوضات قبل از قبض، حکم بیع قبل از قبض را دارند.

چنان که ملاحظه گردید در اختصاص حکم مسئله به بیع یا عدم آن، عبارات فقها یک مبنا و ملاک را بر نمی تابند؛ لذا فقیه متبحر؛ شیخ اعظم انصاری مسئله را از حیث اضطراب کلمات فقها، محل اشکال دانسته، اما از جهت خلاف اصل بودن عدم جواز تصرف در مبیع و این که در موارد خلاف اصل باید به قدر متیقن اکتفا کرد، قول به جواز را ظاهر یافته‌اند (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۹۹).

دو. بر حسب روایات مانع از بیع ما لم یقبض

بر حسب روایات باب، بایستی گفت که مورد روایات، بیع ما لم یقبض است و با وجود کثرت آن‌ها عنوانی غیر از بیع در آن‌ها به کار نرفته است و مجالی برای استفاده مناط و تعبیر به مطلق مبادلات نیست (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۹۹؛ طباطبائی قمی، ۱۴۰۰: ۵۰۳). علاوه؛ این که در موارد فراوانی حکم بیع با غیر آن متفاوت است؛ هرچند نتیجه مقصوده یکسان باشد؛ مانند صلح بر عین در مقابل عوض، اما بیع یکی از نقدین با دیگری مشروط به تقابض در مجلس است؛ درحالی که صلح بر یکی از آن دو (نقدین) در مقابل دیگری مشروط به تقابض در مجلس نیست و مواردی از این قبیل؛ بنابراین ادعای الحاق سایر معاوضات به بیع صحیح نمی‌باشد (اصفهانی، ۱۴۱۸: ۴۱۴).

اما احتمال این که ذکر بیع در روایات از باب فرد غالب بودن آن در میان مبادلات باشد نیز صحیح نیست؛ چراکه در مقابل این احتمال، احتمال این که نهی از آن به جهت خصوصیت خاص بیع بوده که در سایر مبادلات نیست نیز وجود ندارد و متعین همین احتمال است و فرد غالب بودن بیع در مبادلات در صورتی نافع است که عموم یا اطلاقی در میان باشد و حداقل اطمینان به عدم خصویت حاصل باشد که هیچ یک در ما نحن فیه وجود ندارد؛ و آنچه در روایات آمده است بیع مکمل و موزونی است که خریده شده ولی قبض نشده است (تبریزی، ۱۴۱۶: ۶۰۳-۶۰۴).



سه. بر حسب وجوه مانع از بیع ما لم یقبض

اما به لحاظ وجوه مانع از بیع ما لم یقبض؛ مثل این که شیء قبل از قبض به واسطه تلف در معرض فسخ شدن است؛ لذا ملکیت ضعیف است (علامه حلی، ۱۴۱۴، ۱۰: ۱۲۷) بایستی اذعان داشت که مطلق تصرف در ما لم یقبض جایز نیست (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۹۷)؛ چراکه هر تصرفی نیاز به ولایت دارد که این ولایت به واسطه ضعف ملکیت منتفی است؛ اما اگر وجه منع این باشد که مبیع قبل از قبض در ضمان بایع بوده و در صورت بیع دوباره مشتری، در ضمان او خواهد بود؛ بنابراین اجتماع دو ضمان در شیء واحد لازم می آید، در این صورت عمومیت این وجه نسبت به هر تصرفی مبتنی است بر این که فسخ شدن به واسطه تلف در هر معاوضه ای جاری باشد که تسالم فقهای عامه و خاصه بر آن است (اصفهانی، ۱۴۱۸: ۴۱۴).

پس از بیان مطالب فوق می توان گفت که ادله نهی کننده از بیع ما لم یقبض، دلالتی بر قول شیخ طوسی مبنی بر «عدم جواز تصرفات زوجه قبل از قبض» ندارد؛ چراکه این روایات از بیع آنچه خریده شده، ولی قبض نشده نهی می کنند؛ نه از مطلق تصرفات؛ بنابراین ادله اخص از مدعا بوده و نفی اخص، دلیل بر نفی اعم نمی باشد (علامه حلی، ۱۴۱۳: ۱۷۴؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲: ۲۳۴؛ نجفی، ۱۴۰۴: ۱۰۹).

در رد اشکال مذکور می توان گفت که مراد از عدم جواز تصرف قبل از قبض، تک تک تصرفات نمی باشد تا گفته شود ادله اخص از مدعا بوده؛ زیرا معلوم است که تمام افراد تصرف متوقف بر قبض نیست؛ بلکه مراد، توقف جواز مجموع تصرفات از حیث مجموعیت بر قبض است؛ نه جمیع تصرفات و توقف مجموع تصرفات بر قبض، با منع از بعض تصرفات قبل از قبض، تحقق می یابد؛ و چنین توقفی تنها در صورتی منتفی است که مجموع تصرفات قبل از قبض جایز باشد؛ نه با جواز بعض تصرفات؛ زیرا در صورت جواز بعض تصرفات قبل از قبض و ممنوع بودن بعض دیگر، نمی توان گفت که مجموع تصرفات - با مراعات هیأت اجتماعی - قبل از قبض جایز است؛ بلکه تنها در صورت وقوع قبض، مجموع تصرفات جایز است؛ بنابراین؛ بر خلاف توقف جمیع، از توقف هیأت اجتماعی، توقف تمام افراد لازم نمی آید (محقق کرکی، ۱۴۱۴: ۳۹۸؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ۱۴: ۶۷۱-۶۷۲).

د. عدم شمول روایات نسبت به شیء انتقال یافته از طریق غیر بیع

اما در خصوص این مسئله که آیا حکم مسئله تنها در خصوص شیء قبض نشده ای است که از طریق بیع منتقل گشته است یا این که ادله اطلاق داشته و شامل بیع آنچه به غیر بیع به فرد منتقل شده نیز است؟ می‌گوییم:

تتبع در عبارات فقها بیانگر این مطلب است که ایشان معتقدند مورد روایات، نقل به واسطه بیع نسبت به چیزی که از طریق بیع به فرد رسیده است؛ لذا بالاتفاق بیع آنچه را که به غیر بیع به فرد منتقل شده است؛ مانند میراث و عوض خلع و صدق که هنوز قبض نشده است، از کراهت (حرمت) بیع ما لم یقبض استثناء کرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۰: ۳۸۲؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴: ۳۹۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۲۴۹؛ مقدس اردبیلی، ۱۴۰۳: ۳۴۳ و ۵۲۳؛ بحرانی، ۱۴۰۵، ۱۹: ۱۷۹؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۲۳: ۱۷۰؛ انصاری، ۱۴۱۵: ۲۹۹؛ اصفهانی، ۱۴۱۸: ۴۱۵؛ تبریزی، ۱۴۱۶: ۶۰۴). جز این که برخی از فقهای متأخر، مقتضای اطلاق موثقه عمار که در آن آمده است: امام صادق (ع) فرمودند: رسول خدا (ص) مردی از اصحاب خود را به فرمانروایی مکه منصوب کرده و فرمودند: من تو را به سوی اهل خدا؛ یعنی اهل مکه فرستادم؛ پس آن‌ها را از فروش چیزی که در دست ندارند و از دو شرط در یک معامله و از سود چیزی که ضامنش نیستند، نهی کن! (طوسی، ۱۴۱۸: ۲۳۱؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۵۸) را ثبوت حکم نسبت به هر آنچه به فرد منتقل شده و آن را قبض نکرده، قرارداد است؛ خواه آن شیء به واسطه بیع منتقل شده باشد؛ خواه به واسطه سایر معاوضات؛ بلکه اگر به غیر معاوضه منتقل شده باشد؛ مانند ارث و مهر؛ با این تعلیل که عبارت بیع ما لم یقبض شامل تمام این موارد است و احتمال انصراف آن به مضمونات قبل از قبض ظاهر نیست (خمینی، ۱۴۲۱: ۶۰۸-۶۰۹). اما آنچه موجب سهولت امر می‌شود این است که ایشان قائل به کراهت در حکم مسئله می‌باشند؛ لذا مخالفت ایشان با اجماع، ایرادی وارد نمی‌کند.

هـ مهر قرارداد مبیع قبل از قبض آن

بنابر آنچه گذشت می‌توان گفت که جواز تصرف در مهر تخصصاً از روایات باب بیع ما لم یقبض خارج است، اما ممکن است فرض دیگری را در ما نحن فیه بتوان تصور کرد و آن این که اگر زوج چیزی را که خریده، ولی هنوز آن را قبض نکرده است مهر زوجه قرار



دهد، آن‌گاه این بحث پیش می‌آید که آیا تصرفات زوجه مشمول نهی از بیع ما لم یقبض می‌شود یا خیر؟

در فرض مزبور، تصرفات غیر بیع زوجه مورد نص روایات نبوده است و چنان‌که گفته شد روایات از بیع آنچه خریده شده، ولی قبض نشده نهی می‌کنند؛ لذا جواز تصرفات غیر بیع او محل وفاق فقها بوده است، اما این‌که اگر زوجه از طریق عقد بیع آن را به دیگری منتقل کند، برخی از فقها جواز چنین تصرفی را از موضع اتفاق فقها استثناء نموده‌اند. (فاضل مقداد، ۱۴۰۴: ۶۷) اما برخی دیگر در استثناء مذکور اشکال وارد کرده‌اند، با این تعلیل که انتقال آن شیء به عنوان مهر برای زوجه، واسطه بین دو بیع بوده است؛ درحالی‌که ادله منع، ظهور در مواردی دارد که هیچ واسطه‌ای بین ابتیاع و بیع نباشد (شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۲۴۹؛ حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ۱۴: ۶۸۵؛ نجفی، ۱۴۰۴، ۲۳: ۱۷۰).

برخی از فقها نیز پس از مطرح نمودن احتمال دو وجه؛ از آنجاکه آنچه مهر قرارداده شده مبیعی است که هنوز قبض نشده و مورد بیع دوم قرار گرفته است (لذا حکم مبیع ما لم یقبض را دارد) و اما از آنجایی که زوجه آنچه را فروخته است از طریق بیع به دست نیاورده؛ بلکه به واسطه عقد نکاح مالک آن گشته است و در بیع آنچه به واسطه مهر قرار گرفتن مالک شده است قبض شرط نمی‌باشد (لذا مشمول حکم مبیع ما لم یقبض نمی‌گردد)، وجه دوم؛ یعنی جواز تصرف در آن را قوی‌تر دانسته‌اند (فخر المحققین، ۱۳۸۷: ۵۰۹).

و عبارت برخی از فقها (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۲۰؛ محقق حلی، ۱۴۰۸: ۲۵؛ علامه حلی، ۱۴۱۰: ۳۸۲؛ همو، ۱۴۲۰: ۳۳۸؛ همو، ۱۴۱۴، ۱۰: ۱۳۰) که به‌طور مطلق گفته‌اند زوجه قبل از قبض مهر می‌تواند آن را بفروشد، ظهور در صحت بیع او دارد.

اما برخی از فقها اختلاف مذکور در بحث جواز یا عدم جواز تصرف در مکمل و موزون قبل از قبض را در اینجا نیز جاری دانسته‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۳ [قواعد]، ۲: ۸۷؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴، ۴: ۴۰۱؛ انصاری، ۱۴۱۵: ۲۹۹؛ خمینی، ۱۴۲۱: ۶۰۸).

برخی از محشین مکاسب در شرح و تعلیق عبارت شیخ انصاری آورده‌اند: احتمالاً ایشان بر اساس روایت معاویه بن وهب چنین قولی را اختیار کرده‌اند؛ چراکه در آن آمده است: «الرجل یبوع البیع قبل أن یقبضه فقال ما لم یکن کیل أو وزن فلا یبوعه حتی یکیله أو یزنه» (طوسی، ۱۴۱۸: ۳۵؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹: ۶۸)؛ چراکه سؤال در روایت،

شامل مواردی که بیع مزبور از جانب وارث یا زوجه باشد را نیز شامل می‌شود، اما مدلول سایر روایات، نهی مشتری از بیع چیزی است که آن را خریده و هنوز قبض نکرده است؛ لذا مبیعی که به وارث یا زوجه منتقل گشته و او خواسته قبل از قبض آن را بفروشد را در برنمی‌گیرد؛ حال در صورت قول به شمول این صحیحه نسبت به مواردی که بایع در بیع دوم، غیر از مشتری اول باشد، منع به موارد مزبور اختصاص نخواهد داشت؛ بلکه شامل موردی که بر مبیع قبل از قبض صلح واقع شود و فردی که آن مبیع به او انتقال یافته بخواد قبل از قبض، آن را بفروشد نیز می‌شود (تبریزی، ۱۴۱۶: ۶۰۴).

و. بطلان تصرفات زوجه در مهر در صورت شمول روایات ناهی از بیع مال م یقبض

بنا بر قول به عدم جواز بیع مال م یقبض - به طور مطلق یا در خصوص غیر بیع تولیه - و نیز شمول روایات ناهی از بیع مال م یقبض نسبت به مهر، بحثی که مطرح می‌شود این است که آیا روایات باب مذکور تنها بر حرمت تکلیفی دلالت داشته؛ لذا در صورت انجام بیع، زوجه تنها مرتکب گناه شده، ولی بیع او صحیح است یا این که روایات مذکور علاوه بر حرمت تکلیفی بر بطلان بیع زوجه نیز دلالت دارد؟

یک. اختصاص دلالت روایات به حکم تکلیفی

برخی از فقها روایات باب مذکور را تنها دال بر حکم تکلیفی دانسته‌اند؛ لذا در صورت انجام بیع، بایع تنها مرتکب گناه شده، ولی بیع او صحیح است.

علامه حلی در مختلف الشیعه آورده‌اند: در صورت قول به تحریم، بطلان بیع لازم نمی‌آید (علامه حلی، ۱۴۱۳، ۵: ۲۸۴) مبنای این قول این است که نهی در معاملات، دلالت بر فساد ندارد (همان، ۷: ۱۷۴).

برخی از فقها آن را قول حق یافته‌اند (فاضل مقداد، ۱۴۰۴: ۶۸).



دو. دلالت روایات بر حکم وضعی

علامه حلی در مختلف الشیعه آورده‌اند: ابن ابی عقیل تصریح کرده‌اند که مستفاد از روایات باب بیع مکیل و موزون قبل از قبض، بطلان بیع صورت گرفته است (علامه حلی، ۱۴۱۳، ۵: ۲۸۱).

برخی از فقها با تفصیل میان جهات نهی در معاملات آورده‌اند: اگر نهی در معاملات به جهت عدم صلاحیت معقود علیه برای داخل شدن در عقد باشد، اظهر بطلان آن عقد خواهد بود، اما اگر نهی در معاملات به سبب امر خارجی باشد، اظهر صحت آن عقد خواهد بود؛ و ظاهر این است که ما نحن فیه از قبیل مورد اول است (بحرانی، ۱۴۰۵، ۱۹: ۱۷۹).

در تأیید قول مذکور گفته شده است که نهی در ما نحن فیه به خود مبیع برمی‌گردد؛ لذا همانند بیع مجهول باطل است و این که نهی مذکور به خاطر مصلحت بوده؛ لذا تنها در صورت بطلان بیع این مصلحت کامل می‌گردد (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ۴: ۴۰۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳: ۲۴۸).

لذا بسیاری از فقها قول ظاهر یا صحیح‌تر را بطلان بیع قرارداده‌اند (حسینی عاملی، ۱۴۱۹، ۱۳: ۷۸۳؛ طباطبائی قمی، ۱۴۰۰: ۵۰۲). با این تعلیل که مقتضای عرفی نهی در صورت تعلق به معامله - که از آن توقع ترتب اثر و صحت می‌رود - فساد است (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۳: ۱۷۰؛ خمینی، ۱۴۲۱: ۵۹۸). و این که ظاهر روایات ناهی، بطلان بیع بوده است (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۹۴). و به صرف انشاء، احتمال حرمت تکلیفی نمی‌رود (طباطبائی قمی، ۱۴۱۳: ۱۴۴). چراکه ظاهر نهی هر چند حرمت تکلیفی است، اما نواهی متعلق به معاملات دارای ظهور ثانوی در ارشاد به فساد می‌باشند؛ چنان که اوامر متعلق به معاملات نیز ظهور در ارشاد به صحت دارند؛ نه این که پس از رفع ید از ظهور آن در وجوب، در ترخیص تکلیفی ظهور داشته باشد؛ و انصاف این است که این ظهور ثانوی قابل انکار نیست؛ مگر این که قرینه‌ای موجب رفع ید از آن ظهور شده و اراده حرمت تکلیفی یا کراهت باشد؛ اما ابقاء نواهی بر ظهور اولی و استفاده بطلان از تعلق آن نواهی به ذات معامله - که صاحب جواهر بر این عقیده‌اند - پذیرفته نیست؛ چراکه هیچ ملازمه عرفی و شرعی بین مبعوضیت و بطلان وجود ندارد؛ بلکه حرمت تکلیفی مولوی هنگامی که به بیع تعلق گیرد دلالت بر صحت خواهد داشت و گرنه تعلق نهی به غیرمقدور در ظرف امثال لازم می‌آید (اصفهانی، ۱۴۱۸: ۴۱۱). و عبارت «لا یصلح» که

در بیشتر روایات به کاررفته است بر حسب ظهور عرفی در حکم وضعی ظاهر است (طباطبائی قمی، ۱۴۱۳: ۱۴۴).

اما بر حسب عبارات فقها باید گفت که ظاهر بعضی از استدلال های ایشان بطلان است، اما استدلال ایشان بر روایات، کاشف از فتوای ایشان به بطلان نیست؛ مگر از حیث ملازمه بین حرمت و فساد. حال اگر عقیده ایشان بر ظهور نهی در حرمت تکلیفی نبوده؛ بلکه ارشاد به فساد باشد، دلیلی بر کراهت - که حکم مسئله میان کراهت و منع مردد است - وجود ندارد؛ بنابراین فتوای ایشان بر بطلان کاشف از مدرک دیگر نیست؛ بلکه مدرک بطلان - بنا بر قول به آن - توهم ملازمه میان مفاد روایات؛ یعنی حرمت و فساد است؛ پس فتوای به منع در قبال کراهت، کاشف از فتوای به بطلان نیست و بر فرض کشف، بطلان مدرک آن واضح است، اما انصاف این است که جواز و عدم آن که در کلمات ایشان به معاملات نسبت داده شده است دارای ظهور ثانوی در صحت و نفوذ و عدم آن دو است؛ هرچند مدرک فتوای به فساد خالی از قوت است (اصفهانی، ۱۴۱۸: ۴۱۱-۴۱۲). و هرچند علامه در مختلف قائل به عدم بطلان شده، اما در کتب دیگر (علامه حلی، ۱۴۱۴، ۱۱: ۳۷۶؛ همو، ۱۴۱۳ [قواعد]: ۸۷) محل اختلاف فقها را صحت و بطلان بیان کرده است؛ بنابراین محل اختلاف میان فقها، حکم وضعی است.

قول مختار: جواز تصرفات زوجه در مهر با تکیه بر حکم ثمن

چنان که گذشت معلوم گردید که فقها حکم تصرفات مهر قبل از قبض را در بحث حکم تصرف در مبیع قبل از قبض مطرح نموده اند، اما نکته قابل تأمل این است که در بحث تصرفات زوجه در مهر قبل از قبض، بایستی تصرفات در ثمن قبل از قبض مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد؛ چراکه بر اساس روایات: «أنّ الزوج یشتریهما بأغلی الثمن» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ۲۰: ۸۸) که زوج را مشتری و مهر را ثمن قرارداده است و این که ایجاب عقد نکاح بایستی از طرف زوجه باشد، مهر، حکم ثمن را دارد؛ لذا بحث تصرفات مالک در مبیع قبل از قبض تنها در صورتی مفید واقع خواهد شد که مسئله تصرف در ثمن و مسئله تصرف در مبیع، حکم یکسانی داشته باشند.

تتبع در عبارات فقها می رساند که ایشان در لحوق ثمن به مبیع در جواز یا عدم جواز تصرفات قبل از قبض، اختلاف داشته اند؛ به طوری که برخی ثمن را در حکم مسئله،



ملحق به مبیع دانسته اند؛ و برخی دیگر مسئله ثمن را جدا از مسئله مبیع دانسته و تصرفات قبل از قبض را در ثمن صحیح و جایز دانسته‌اند.

شیخ طوسی می‌فرماید: در صورتی که ثمن شیء معین یا کلی فی الذمه باشد بیع آن قبل از قبض جایز است؛ مگر این که بیع صرف باشد که در این صورت بیع آن قبل از قبض جایز نیست (طوسی، ۱۳۸۷: ۱۲۰؛ همو، ۱۴۲۵، ۳: ۹۹).

علامه در صورت شیء معین بودن ثمن، آن را به منزله مبیع قرار داده و در صورت کلی فی الذمه بودن تصرف در آن را جایز دانسته است (علامه حلی، ۱۴۱۴، ۱۰: ۱۲۳؛ همان، ۱۱: ۳۶۵).

و ظاهر عبارت برخی از فقها، اختصاص داشتن حکم به مبیع است، به عنوان نمونه، محقق کرکی در خصوص این مسئله که «اگر شخصی به دیگری از باب بیع سلم طعامی بدهکار است، ضمن این که خودش از باب بیع سلم از فرد ثالث طعامی طلبکار است، این که شخص اول، طلبکار خود را به فرد ثالث حواله دهد، بنابر اقوی مکروه است» (علامه حلی، ۱۴۱۳ [قواعد]: ۸۶-۸۷). و این که مال محال به و محال علیه هر دو بایستی به صورت سلم باشد، آورده است: منع، تنها به بیع آنچه قبض نشده است اختصاص دارد و در صورتی که فقط یکی از دو مال سلم باشد، مبیع بودن آن متعین نخواهد بود؛ چراکه امکان دارد به عنوان ثمن بوده باشد؛ چراکه هیچ تعیین کننده‌ای برای یکی از آن دو وجود ندارد (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ۴: ۳۹۹).

الف. ادله ملحق شدن ثمن به مبیع در حکم مسئله

برخی از فقها در حقوق ثمن به مبیع در جواز یا عدم جواز تصرفات قبل از قبض، به ادله‌ای استناد نموده‌اند که آن‌ها را مطرح کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

یک. عمومیت ادله منع

برخی از فقها بر این عقیده‌اند که تعلیل منع در طرف مبیع به این که مشتری به واسطه ضعف ملکیت نسبت به مبیع ولایت قاصری دارد؛ چراکه عقد با تلف شدن مبیع منفسخ می‌گردد، عمومیت داشته و در مورد ثمن معین نیز جاری است (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۹۵).

اشکال

تعلیل مذکور ضعیف بوده (طباطبائی قمی، ۱۴۰۰: ۵۰۲) و وجهی استحسانی است؛ وگرنه لازم می‌آمد بیع غیر مکیل و موزون نیز قبل از قبض جایز نباشد؛ بلکه بیع مکیل و موزون؛ و لو در صورت بیع تولیه نیز ممنوع می‌بود (تبریزی، ۱۴۱۶: ۶۰۳).

دو. اقتضای اطلاق روایات

مقتضای اطلاق موثقهٔ عمار «فَأَنْهَهُمْ عَنْ بَيْعِ مَا لَمْ يَقْبِضُوا» (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ۱۸: ۵۸) این است که در حکم مسئله بین مبیع و ثمن هیچ فرقی وجود ندارد؛ و مورد سؤال و جواب در برخی از روایات هرچند در مورد مبیع است، اما ظهور در اختصاص حکم به مبیع ندارد.

افزون بر آن امکان استفادهٔ حکم ثمن از نهی پیامبر اکرم (ص) از بیع «مَا لَا يَضْمَنُ» (همان) نیز- بنا بر این که حکم عدم ضمان قبل از قبض شامل ثمن نیز باشد- وجود دارد؛ و در برخی مواقع که مبادله میان اعیان واقع می‌شود؛ مانند بیع گندم به جو، بر هریک از عوضین مبیع صدق می‌کند.

احتمال این که امر پیامبر (ص) نسبت به حاکم مکه از مختصات اهل مکه بوده و این که آن نواهی از احکام حکومتی است نه احکام شرعی، بطلاش قطعی است. علاوه، حکم تنزیهی حکومتی فی نفسه بعید بوده و احکام حکومتی در امت تا ابد نافذ است (خمینی، ۱۴۲۱: ۶۰۶-۶۰۸).

اشکال دلیل مذکور از تأمل در ادلهٔ قول به عدم لحوق آشکار می‌شود.

ب. ادلهٔ ملحق نشدن ثمن به مبیع در حکم مسئله

بسیاری از فقها قائل به عدم لحوق ثمن به مبیع در حکم مسئله بوده‌اند و برای قول خود به ادله‌ای استناد نموده‌اند که آن‌ها را مطرح کرده و مورد بررسی قرار می‌دهیم.

یک. مطابق قاعده و اصل بودن

مقتضای قاعده، عدم لحوق است؛ چراکه لحوق احتیاج به دلیل دارد؛ نه عدم آن (طباطبائی قمی، ۱۴۰۰: ۵۰۲).



برخی از فقها نیز در اختصاص داشتن حکم مسئله به مبیع آورده اند: چنین حکمی خلاف اصل بوده؛ لذا در موارد خلاف اصل باید بر قدر متیقن اکتفا کرد (نجفی، ۱۴۰۴، ۲۳: ۱۷۰).

دو. اقتضای عمومات و اطلاقات حلیت بیع

برخی گفته اند برای حکم به جواز بیع ثمن کلی قبل از قبض آن، نیازی به استناد بر روایت باب نیست؛ بلکه مقتضای عمومات و اطلاق حلیت بیع جواز آن است (تبریزی، ۱۴۱۶: ۶۰۳).

سه. اختصاص منع در روایات به مبیع

مورد منع در تمام روایات باب، اختصاص به مبیع دارد و سرایت و تعمیم دادن آن به ثمن مبتنی بر استفاده ملاکی است که در ثمن نیز جاری باشد؛ درحالی که چنین ملاکی از اخبار قابل استفاده نیست؛ مگر آنچه در ذیل روایت حلبی آمده است که امام (ع) فرمودند: «إن هذا ليس بمنزلة الطعام، إن الطعام يكال» (ابن بابویه، بی تا: ۲۱۷؛ طوسی، ۱۴۱۸: ۵۶؛ حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ۱۸: ۶۷-۶۸)؛ چراکه مفهوم و مقتضای تعلیل مذکور این است که بیع هر شیء مکیل قبل از قبض آن به واسطه کیل کردن جایز نیست؛ اما از آنجاکه مورد روایت، سؤال از بیع قماش پارچه‌ای است که آن را خریده؛ ولی قبض نکرده است؛ بنابراین مقتضای تعلیل تنها بیانگر این مطلب است که هر شیء مکیلی که خریده شده قبل از قبض آن جایز نیست فروخته شود؛ نه این که فروش هر شیء مکیلی قبل از قبض آن جایز نباشد (اصفهانی، ۱۴۱۸: ۴۱۳).

افزون بر آن، احتمال می‌رود مراد از عدم قبض در روایت، قبض سهم شریک از سایر شرکاء باشد که طبق این احتمال خارج از محل بحث خواهد بود (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۸۷؛ طباطبائی قمی، ۱۴۰۰: ۵۰۳).

چهار. ظهور روایات در جواز تصرف در مطلق ثمن

برخی از فقها بر اساس روایت ابن شعیب که در آن آمده است: از امام صادق (ع) در مورد مردی پرسیدم که طعامی را به چند درهم (برای مدتی) فروخته بود، وقتی که

مدت فرا رسید آن را مطالبه کرد، فروشنده گفت: من درهمی ندارم (در عوض) از من طعامی بگیر، حضرت (ع) فرمودند: ایرادی ندارد، فروشنده مالک درهم هاست در مقابل آن هر آنچه بخواهد می تواند بگیرد (حرّ عاملی، ۱۴۰۹، ۱۸: ۳۰۷) گفته اند که حکم مسئله در ناحیه ثمن جاری نمی شود (علامه حلی، ۱۴۱۴، ۱۰: ۱۲۳). چراکه مقتضای تعلیل این است که معامله بر درهم ها قبل از قبض و با ثمن قرارداد آن برای طعام و غیر آن جایز است.

اشکال

این دلیل قابل مناقشه است؛ زیرا مطلوب، مبیع قرارداد ثمن عقد اول در عقد دوم است؛ نه این که در عقد دوم نیز ثمن قرارداد شود؛ چنان که ظاهر روایت چنین است، افزون بر آن، مورد روایت، بیع به همان کسی است که ثمن (در عقد اول) بر ذمه اوست؛ بنابراین روایت مذکور تنها از طریق عدم فصل، در صورت ثبوت آن، عمومیت خواهد داشت (انصاری، ۱۴۱۵: ۲۹۵).

بدین معنا که روایت مذکور از دو جهت از مورد بحث ما جداست: اول این که ظاهر روایت این است که ثمن دوباره در عقد دوم نیز ثمن قرارداد شود. دوم این که مورد روایت، بیع دوباره ثمن به همان کسی است که در عقد اول مشتری است؛ بنابراین روایت از دو جهت اشکال دارد؛ مگر این که بگوییم هیچ فقیهی بین ثمن واقع شدن دوباره ثمن یا مثنی بودن آن و نیز بین بیع آن به خود مشتری یا غیر آن فرقی نگذاشته است.

این اشکال در صورتی موجه است که التزام به چنین امری؛ یعنی ثمن قرارداد مبیع در معامله دوم، در مبیع نیز ممکن باشد؛ در حالی که گمان نمی رود به آن ملتزم باشد؛ چراکه مراد این است که در صورت مکیل یا موزون بودن مبیع، واقع ساختن معامله بیعی بر آن قبل از قبض جایز نیست؛ خواه آن را در بیع دوم مثنی قرار دهد؛ خواه ثمن.

اشکال اصلی در این است که ثمن مذکور در روایت، مکیل و موزون نیست؛ به گونه ای که اگر مبیع بودن آن نیز فرض شود حکم مسئله را نخواهد داشت؛ بنابراین روایت مورد بحث در صورتی که ثمن از جنس مکیل و موزون باشد دلالتی بر جواز آن ندارد (اصفهانی، ۱۴۱۸: ۴۱۳).



تأمل و دقت در ادله دو قول مطرح در مسئله می‌رساند که ادله لحوق ثمن به مبیع در حکم جواز یا عدم جواز تصرف در آن قبل از قبض، قابل مناقشه بوده و مقصود قائلین را بر نمی‌تابد؛ بنابراین افزون بر ادله مطرح در قول به عدم لحوق، عمومات و اطلاقات جواز تصرف مالک در ملک، شامل ثمن قبل از قبض نیز بوده؛ لذا مدخلیت قبض در جواز تصرفات - بنا بر قول به منع تصرفات قبل از قبض - اختصاص به مبیع داشته و از آنجاکه این حکم خلاف اصل بوده به قدر متیقن اکتفا می‌کنیم.

نتیجه

تتبع و دقت در ادله و عبارات فقها مبین این امر است که تصرفات مالک قبل از قبض مملوک یک مسئله اختلافی بوده و برخی از فقها قائل به حرمت تکلیفی و فساد وضعی چنین تصرفاتی می‌باشند.

اما تأمل در ادله مانع می‌رساند که این ادله در مورد مبیع قبل از قبض است؛ لذا فقها در تعمیم آن به غیر مبیع و نسبت به آنچه از غیر طریق بیع به مالک منتقل گشته است اختلاف دارند.

اما این ادله نسبت به مهر در صورت عدم قبض آن، از این جهت که حکم مسئله اختصاص به عقد بیع دارد و نیز این که مهر بر اساس روایات باب نکاح، حکم ثمن را در عقد نکاح داشته و غیر از مبیع است، شمولیت نداشته؛ لذا می‌توان گفت که مسئله قبض مهر تنها در تصرفات زوجه که به صورت عقود عینی و نسبت به غیر شوهر بوده معتبر است، اما نسبت به سایر تصرفات او هیچ مدخلیتی ندارد؛ لذا تفکیک شیخ طوسی مبنی بر جایز بودن تصرفات زوجه بعد از قبض و عدم آن قبل از قبض فاقد دلیل بوده؛ بلکه با مبنای ایشان در سایر ابواب نیز سازگاری ندارد.

منابع

قرآن کریم.

- ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین (١٤٠٥ ق). *عوالی اللئالی العزیزیه*، ج ١، چ ١، قم، دارسیدالشهداء.
- ابن بابویه، محمد بن علی. (١٤١٥ ق). *المقنع*. ج ١. قم: مؤسسه امام هادی (ع).
- _____ (بی تا). *من لا یحضره الفقیه*. ج ٣. چ ٢. قم: انتشارات جامعه مدرسین.
- ابن براج، عبدالعزیز بن نحیر. (١٤٠٦ ق). *المهذب*. ج ١. چ ١. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن حمزه، محمد بن علی. (١٤٠٨ ق). *الوسیلة إلى نیل الفضیلة*. ج ١. قم: مکتبه آیه الله المرعشی.
- ابن زهره، حمزة بن علی. (١٤١٧ ق). *غنیة النزوع إلى علمی الأصول و الفروع*. ج ١. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- ابن فهد حلّی، احمد بن محمد. (١٤٠٧ ق). *المهذب البارع فی شرح المختصر النافع*. ج ٢. چ ١. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (١٤١٤ ق). *لسان العرب*. ج ٤. چ ٣. بیروت: دار الفکر- دار صادر.
- ابوالصلاح حلبی، تقی بن نجم. (١٤٠٣ ق). *الکافی فی الفقه*. تحقیق؛ رضا استادی. ج ١. اصفهان: مکتبه الإمام علی (ع).
- اصفهانى، محمدحسین. (١٤١٨ ق). *حاشیة کتاب المکاسب*. ج ٥. چ ١. قم: انوار الهدی.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین. (١٤١٥ ق). *کتاب المکاسب*. ج ٦. چ ١. قم: کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.
- بحرانی، یوسف بن احمد. (١٤٠٥ ق). *الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة*. ج ١٩ و ٢٤. چ ١. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- تبریزی، جواد بن علی. (١٤١٦ ق). *إرشاد الطالب إلى التعليق على المکاسب*. ج ٤. چ ٣. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- حرّ عاملی، محمد بن حسن. (١٤٠٩ ق). *تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة*. ج ١٨ و ٢٠ و ٢١. چ ١. قم: مؤسسه آل البيت (ع).



- حسینی عاملی، محمدجواد بن محمد. (۱۴۱۹ ق). *مفتاح الكرامة فی شرح قواعد العلامه*. ج ۱۳ و ۱۴ و ۲۲. چ ۱. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- خمینی (امام)، روح الله. (۱۴۱۲ ق). *تحریر الوسیله*. ج ۲. چ ۱. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- _____ (۱۴۲۱ ق). *کتاب البیع*. ج ۵. چ ۱. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
- سبحانی تبریزی، جعفر. (بی تا). *نظام النکاح فی الشریعة الإسلامیة الغراء*. ج ۲. چ ۱. قم: بی نا.
- شبییری زنجانی، موسی. (۱۴۱۹ ق). *کتاب نکاح*. ج ۲۳. چ ۱. قم: مؤسسه پژوهشی رأی پرداز.
- شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۱۷ ق). *الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة*. ج ۳. چ ۲. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- _____ (۱۴۱۰ ق). *اللمعة دمشقیة فی فقه الإمامیة*. چ ۱. بیروت: دار التراث - الدار الإسلامیة.
- شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۰ ق). *الروضه البهیة فی شرح اللمعة دمشقیة*. ج ۳. چ ۱. قم: کتاب فروشی داوری.
- _____ (۱۴۱۳ ق). *مسالك الأفهام إلی تنقیح شرائع الإسلام*. ج ۳ و ۶ و ۸. چ ۱. قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة.
- صیمری، مفلح بن حسن. (۱۴۲۰ ق). *غایة المرام فی شرح شرائع الإسلام*. ج ۳. چ ۱. بیروت: دارالهادی.
- طباطبایی، علی بن محمد. (۱۴۱۸ ق). *ریاض المسائل*. ج ۸. چ ۱. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- طباطبائی قمی، تقی. (۱۴۰۰ ق). *دراساتنا من الفقه الجعفری*. ج ۴. چ ۱. قم: مطبعة الخیام.
- _____ (۱۴۱۳ ق). *عمدة المطالب فی التعليق علی مکاسب*. ج ۴. چ ۱. قم: کتاب فروشی محلاتی.
- طوسی، محمد بن حسن. (۱۴۲۵ ق). *الخلاف*. ج ۳ و ۴. چ ۱. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- _____ (۱۳۸۷ ق). *المسوط فی فقه الإمامیة*. ج ۲. چ ۳. تهران: المكتبة المرتضویة لإحياء الآثار الجعفریة.
- _____ (۱۴۰۰ ق). *النهاية فی مجرد الفقه و الفتاوى*. چ ۲. بیروت: دار الكتاب العربی.

- _____ (١٤١٨ ق). تهذيب الاحكام. ج ٧. چ ١. تهران: دار الكتب الإسلامية.
- عاملی، یاسین عیسی. (١٤١٣ ق). الاصطلاحات الفقهية فی الرسائل العملية. چ ١. بیروت. دارالبلاغة للطباعة و النشر و التوزيع.
- علامه حلی، حسن بن یوسف. (١٤١٠ ق). إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان. ج ١. چ ١. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- _____ (١٤٢٠ ق). تحرير الأحكام الشرعية على مذهب الإمامية. ج ١ و ٢. چ ١. قم: مؤسسه امام صادق (ع).
- _____ (١٤١٤ ق). تذكرة الفقهاء. ج ١٠ و ١١. چ ١. قم: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام).
- _____ (١٤١٣ ق). قواعد الأحكام فی معرفة الحلال و الحرام. ج ٢. چ ١. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- _____ (١٤١٣ ق). مختلف الشيعة فی أحكام الشريعة. ج ٢ و ٥ و ٧. چ ٢. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- فاضل آبی، حسن بن ابی طالب. (١٤١٧ ق). كشف الرموز فی شرح مختصر النافع. ج ١. چ ٣. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- فاضل لنکرانی، محمد. (١٤٢١ ق). تفصيل الشريعة فی شرح تحرير الوسيلة - النكاح. چ ١. قم: مركز فقهی ائمة اطهار (ع).
- فاضل مقداد، مقداد بن عبد الله. (١٤٠٤ ق). التنقيح الرائع لمختصر الشرائع. ج ٢. چ ١. قم: كتابخانه آیت الله مرعشی.
- فخر المحققین، محمد بن حسن. (١٣٨٧ ق). ايضاح الفوائد فی شرح مشكلات القواعد. ج ١. چ ١. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- كاشف الغطاء، حسن بن جعفر. (١٤٢٢ ق). انوار الفقاهه - كتاب النكاح. چ ١. نجف: مؤسسه كاشف الغطاء.
- کلینی، محمد بن یعقوب. (١٤٠٧ ق). الكافي. ج ٥. چ ٤. تهران: دار الكتب الاسلاميه.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. (١٤١٠ ق). بحار الأنوار. ج ٢. چ ١. بیروت: مؤسسه الطبع و النشر.



- محقق حلی، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ ق). *شرائع الإسلام فی مسائل الحلال و الحرام*. ج ۲. چ ۲. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- _____ (۱۴۱۸ ق). *المختصر النافع فی فقه الإمامیه*. ج ۱. چ ۱. قم: مؤسسه مطبوعات دینی.
- محقق سبزواری، محمدباقر بن محمد مؤمن. (۱۴۲۳ ق). *کفایة الأحکام*. ج ۱. چ ۱. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- محقق کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۴ ق). *جامع المقاصد فی شرح القواعد*. ج ۴ و ۹. چ ۲. قم: مؤسسه آل البيت (ع).
- مفید، محمد بن محمد. (۱۴۱۷ ق). *المقنعه*. چ ۴. قم: مؤسسه نشر اسلامی.
- مقدس اردبیلی، احمد بن محمد. (۱۴۰۳ ق). *مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان*. ج ۸. چ ۱. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- مکارم شیرازی، ناصر. (۱۴۲۴ ق). *کتاب النکاح*. ج ۶. چ ۱. قم: انتشارات مدرسه امام علی (ع).
- موسوی، عبد الأعلى. (۱۴۱۳ ق). *مهذب الأحکام*. ج ۲۵. چ ۴. قم: مؤسسه المنار.
- موسوی عاملی، محمد بن علی (۱۴۱۱ ق). *نهایة المرام فی شرح مختصر شرائع الإسلام*. ج ۱. چ ۱. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
- نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ ق). *جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام*. ج ۴ و ۲۳ و ۲۸ و ۳۱. چ ۷. بیروت: دار إحياء التراث العربی.